

ملائکة الله از دیدگاه ملاءصدا

سیدصدرالدین طاهری*

منا فریدی خورشیدی**

چکیده

این نوشتار به روش تحلیلی - توصیفی به چیستی ملائکه و تبیین آن از دیدگاه ملاءصدا پرداخته است. این مقاله درصدد اثبات ملائکه، چیستی ماهیت ملائکه و تعدد آنان، بیان اوصاف و اصناف ملائکه از نگاه فلسفی می‌باشد، و محوریت آن آرای ملاءصدا است. ملائکه موجوداتی نورانی و مجرد هستند که شأنشان افاضه خیر است و انسان را به سوی سعادت فرامی‌خوانند. از نظر ملاءصدا ملائکه دارای اصناف گوناگونی هستند و هر دسته از آنان موظف به انجام وظیفه‌ای می‌باشند که از سوی خداوند به آنان محول گشته است. در این میان، دسته‌ای از ملائکه، عهده‌دار ابلاغ پیام از عالم بالا به عالم مادی هستند. بحث از این دسته از ملائکه که واسطه میان عالم ملکوت و عالم مادی می‌باشند، با نظریه صدور و نیز سلسله طولی عقول و نحوه بر آمدن کثرت از وحدت، گره خورده است. اما در نهایت، وصول به نظر مختار ملاءصدا مبنی بر انطباق یا عدم انطباق عقول با ملائکه الله، سخت و یا به بیان بهتر غیرممکن می‌نماید.

کلیدواژه‌ها: ملائکه، ماهیت ملائکه، اصناف ملائکه، اوصاف ملائکه، رئوس ملائکه، عقول، نظریه صدور.

مقدمه

به یقین، خلقت فرشتگان نیز مانند سایر مخلوقات خداوند دارای حکمت است. فرشتگان بیانگر عظمت و جلالت حق تعالی هستند. حقیقت این است که در این زمینه باید میدان را در اختیار مکاشفه و اشراق و وحی و الهام گذاشت. از نظر وحی اسلامی، قدر مسلم این است که موجوداتی به نام ملائکه وجود دارند که اقرب به ذات پروردگارند و بر عالم طبیعت سیطره دارند. از این رو، شناخت بیشتر و ارتقای دانش در باب این دسته از مخلوقات الهی ضروری می‌نماید. به همین منظور، محوریت بحث در مقاله پیش‌رو، شناخت ملائکه و تبیین چیستی و ماهیت آنان است. یعنی درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش اساسی هستیم که آیا ملائکه وجود دارند؟ و در صورت مثبت بودن پاسخ پرسش فوق، ماهیت این دسته از موجودات چگونه تبیین می‌شود؟ ملائکه چه اوصافی دارند؟ به چند گروه تقسیم می‌شوند؟ این دسته از موجودات در کدام بخش از عالم وجود در هندسه کلی خلقت در نگاه صدرایی موجودند؟ و آیا می‌توان گفت ملائکه‌الله منطبق با «عقول» در نگاه فلسفی هستند یا خیر؟ از نظر معارف اسلامی، ایمان به وجود ملائکه واجب و لازم است. خداوند متعال در سوره مبارکه «نساء»، بر لزوم ایمان به ملائکه تأکید می‌فرماید و متعلق ایمان را مرکب از پنج واقعیت می‌داند: الله، قیامت، ملائکه، کتاب و انبیاء^(۱) که عدم اعتقاد به آنها گمراهی آشکار را در پی دارد. همین مسئله ضرورت پرداخت به این موضوع را روشن می‌سازد. باید گفت در پژوهش‌هایی از این دست که تاکنون صورت پذیرفته است، اولاً، به تبیین ملائکه بماهو ملائکه پرداخته

نشده است و بحث از فرشتگان معمولاً به عنوان تمهیدی برای موضوعات دیگر بوده است که در اکثر موارد به اثبات ملائکه، چیستی و ماهیت ملائکه، اصناف، تعداد و اوصاف آنان، مستقلاً و با نگاه فلسفی پرداخته نشده است و ثانیاً، در بیشتر موارد بحث از ملائکه به دسته‌ای از ملائکه که عهده‌دار ابلاغ پیام پروردگار به انبیا هستند (فرشتگان وحی) محدود گشته است و صحبتی از مابقی اصناف ملائکه از نگاه فلسفی با محوریت مآصدرا صورت نگرفته است. ثالثاً، در بیشتر مطالعات فلسفی در باب انطباق «عقول» در معنای فلسفی آن با «ملائکه»، تنها به دسته‌ای از گفتار مآصدرا توجه شده و از این رو، نتیجه‌گیری صورت گرفته دقیق نمی‌باشد.

در این مقال، برآنیم تا به تبیین چیستی ملائکه با محوریت دیدگاه مآصدرا بپردازیم. برای نیل به این مقصود، از بررسی لغوی و اصطلاحی واژه «مَلَك» ناگزیریم. پس از ارائه معنای واحدی از این واژه، به تبیین اصناف و اوصاف فرشتگان، با محوریت دیدگاه مآصدرا خواهیم پرداخت. در پایان نیز درصدد پاسخ به این پرسشیم که آیا می‌توان فرشتگان را با سلسله طولی عقول که در نظام حکمت صدرایی مطرح است، منطبق دانست یا خیر؟

مَلَك در لغت

لغت‌شناسان و مفسران در واژه «مَلَك» اختلاف کرده‌اند. زمخشری می‌نویسد: ملائکه - بنا بر اصل - جمع «ملائک» است؛ مانند شمائل که جمع «شمائل» است و الحاق «تاء» در آخر ملائکه برای تأنیث جمع است.^(۲) راغب بیان می‌دارد که اصل واژه ملائکه، «مَلَك»

نهیب می‌زند؛ نظیر آنانی که شناختشان از ملائکه همچون مرغانی است که پرواز می‌کنند و تصورشان از این حد فراتر نمی‌رود.^(۷)

مآصدرا همچنین معتقد است که معرفت به وحی و الهام و «نزول ملائکه بر قلوب اخیار به وسیله الهام علوم و اسرار» و نیز «علم به کیفیت نزول شیاطین بر دل‌های اشرار و وسوسه آنان» از جمله علوم گسترده‌ای هستند که به واسطه علم مکاشفه دست‌یافتنی می‌شوند و نباید آنها را «سهل» و یا «عبث» دانست.^(۸) به اعتقاد وی، علم به نزول ملائکه و شیاطین، معرفتی نیست که از طریق کنکاش‌های عقل نظری به دست آید، بلکه از علوم و مکاشفاتی است که «جز به نور متابعت وحی نبوی و اهل بیت نبوت و ولایتش»، قابل دست‌یافتن نیست.^(۹)

اثبات ملائکه

امامیه، بلکه تمامی مسلمانان بجز گروه اندکی از فلاسفه، معتقد به وجود موجوداتی به نام ملائکه هستند.^(۱۰) مآصدرا، از قول برخی فلاسفه، جوهری عقلانی را برای اثبات فرشتگان نقل می‌کند:

دلیل اول آنکه اگر فرشته را «زنده ناطقی که میرا نیست» تعریف کنیم، خود این تعریف نشان‌دهنده وجود سه قسم از موجودات است؛ زیرا زنده، یا هم ناطق و هم میراست و آن انسان است، و یا اینکه میراست ولی ناطق نیست و آن حیوان است و یا ناطق است و میرا نیست و آن فرشته است. بدون تردید، پست‌ترین مراتب آن، میرای غیرناطق است. و بین آن دو ناطق میراست و برترین آن ناطقی است که میرا نیست؛ چون حکمت الهی اقتضای ایجاد برترین مراتب و اشرف آن را نیز می‌نماید.

است که مقلوب از مَلَأَك - المألک و المألکه و الألوک - یعنی پیام و رسالت می‌باشد.^(۳)

طریحی معتقد است: اصل ملک «مألک» است، آن‌گاه لام را مقدم و همزه را مؤخر نمودند و واژه مَلَأَك شکل گرفت که از «الوکه» به معنی رسالت است، سپس همزه به دلیل کثرت استعمال حذف و به واژه «ملک» تبدیل گشت. چون این کلمه جمع شود به اصلش برگشته و «ملائک» می‌شود و «تاء» را برای مبالغه یا تأنیث جمع بر آخر آن اضافه کرده‌اند.^(۴)

در این میان، مآصدرا با امثال طریحی هم‌داستان است؛ چراکه «ملک» را مشتق از «الوکه» به معنای رسالت می‌داند.^(۵)

خلاصه آنکه بنا بر نص صریح قرآن کریم، ملائکه جمع ملک است و شاهد مدعی ما آیه ۹۵ سوره «اسراء»، است که می‌فرماید: «قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْسُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا»؛ بگو: اگر در زمین فرشتگانی می‌بودند که با آرامش راه می‌رفتند هرآینه بر آنان از آسمان فرشته‌ای را به پیامبری فرو می‌فرستادیم.

مَلَك در اصطلاح

«مَلَك» در شریعت عبارت است از مخلوقی که شأنش افاضه خیر و افاده علم و کشف حق و وعد به معروف است که خداوند متعال او را به همین منظور آفریده است.^(۶)

مآصدرا بر اساس نص صریح قرآن، ایمان به وجود ملائکه و علم به آنان را از جمله شروط مسلمانی می‌داند و برکسانی که در پی دست‌یافتن به این‌گونه علوم نیستند و یا آنانی که خود را با تعاریف واهی و سست از این‌گونه مفاهیم سرگرم داشته‌اند،

همچنین امام سجاده علیه السلام در دعای سوم صحیفه سجادیه بر ملائکه درود و صلوات می فرستند: «و درودی بر آنها فرست که بزرگواری بر بزرگواری شان و پاکی بر پاکی شان بیفزاید.»^(۱۳)

ماهیت ملائکه

ملاصدرا، ملائکه و هر که را در ردیف آنان، از نیکوکاران، وجود دارند، مظهر لطف و رحمت الهی می داند که این مظاهر لطف، مقرب پروردگار متعال بوده و جایگاهشان در بهشت برین است.^(۱۴)

قرآن کریم در ذیل آیه نخست سوره مبارکه «فاطر»، ماهیت ملائکه را به خوبی روشن می نماید و می فرماید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَّثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ سپاس و ستایش خدای راست، آفریننده آسمانها و زمین همو که فرشتگان را فرستادگانی کرد دارای بالهایی دوگانه و سه گانه و چهارگانه، در آفرینش هر چه خواهد می افزاید. همانا خدا بر هر چیزی تواناست. بنابراین، با توجه به واژه «جاعل»، فرشتگان مخلوقاتی الهی هستند که واسطه‌هایی به سوی خلقاند و این موجزترین و در عین حال، کامل‌ترین معنا در تعریف ملائکه است. صاحب تفسیر المنیر ذیل تفسیر این آیه شریفه، مأموریت فرشتگان را در نزول وحی و وساطت میان انسان و خداوند خلاصه می کند.^(۱۵) منهج الصادقین «أُولَى أَجْنِحَةٍ» را صفت ملائکه می داند و معتقد است: فرشتگان رسولان الهی اند که تفاوت بال‌ها بیانگر مراتب آنهاست.^(۱۶) بیضاوی می گوید: به اعتقاد اکثر مسلمانان، ملائکه اجسام لطیفی هستند که قادرند به اشکال

دلیل دوم آنکه با توجه به تجربیات دینی صاحبان مشاهدات و مجاهدات و ریاضت‌ها، مکاشفات و نیز خواب‌های راستین و رؤیاهای صادقه، صحنه بر وجود ملائکه خواهند گذاشت.^(۱۱)

دلیل اول - که ملاصدرا آن را از قول برخی فلاسفه ذکر کرده است - از استحکام کافی برخوردار نیست. (ضعیف بودن دلیل، شاید بدین خاطر است که تعریف دقیق و محکمی از فرشته ارائه نشده است و سپس استدلال بر روی این تعریف غیرمحکم بنا شده است. از این رو، می توان آن را صرفاً به عنوان یک وجه عقلانی پذیرفت.) مضافاً بر اینکه وجه ذکر این‌گونه دلایل از سوی ملاصدرا به روشنی مشخص نیست؛ چراکه وی پیش از این متذکر گشته بود که دستیابی به این‌گونه مطالب که از حوزه عقل خارج است، و حیطه‌ای است که عقل لزوماً باید فرمانبردار وحی و نیز مکاشفه گردد.

دلیل دوم نیز دلیل عقلی نبوده و مبتنی بر سمع است. به گفته ملاصدرا، این‌گونه دلایل تنها برای راضی نگه داشتن افرادی است که اهل شنیدن بوده و اهل تحقیق و بررسی نیستند. ملاصدرا به بیان همین چند وجه اکتفا میکند و خود در صدد اثبات عقلانی فرشتگان الهی بر نمی آید، گویی که حتی ورود عقل به این حوزه را نیز جایز نمی داند.

آیات و روایات فراوانی بر وجود ملائکه و اقسام و اصناف آنان دلالت دارند که در ذیل به آنها خواهیم پرداخت. برای نمونه، در کلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام از ملائکه فراوان یاد شده است: «خداوند سبحان برای سکونت در آسمانها و آبادانی بالاترین قسمت از ملکوت خویش، مخلوقاتی بدیع و نوظهور، یعنی فرشتگان را آفرید.»^(۱۲)

و مکان مند نیستند. دو دسته قایل به این سخن اند:
 ۱. دسته اول، مسیحیان اند که معتقدند: فرشتگان نفوس ناطقه ای هستند که به ذات خود قائم بوده و به سبب صفا و نیکویی که در آنان وجود دارد از کالبدهای خود جدا و دور هستند. به اعتقاد مسیحیان، نفوس مفارق اگر صاف و خالص باشند فرشته، و اگر پلید و تیره باشند شیاطین هستند.

۲. دسته دوم، فلاسفه اند که معتقدند: فرشتگان جواهر قائم به ذاتی هستند که غیر متمحیزند. آنها از جهت ماهیت با نفوس ناطق بشری متفاوتند و از حیث نیرو تواناتر و از حیث علم داناترند.^(۱۹)
 مآصدرا معتقد است که آفرینش فرشتگان غیر از آفرینش انسان است؛ زیرا آنها دارای وجود بسیط و مجرد و بُعد عقلانی اند، بی آنکه ترکیب یافته از عقل و شهوت باشند و تراحم و تضادی در کارها و صفات ذاتشان نیست.^(۲۰)

به اعتقاد مآصدرا، موجود مجرد موجودی است که از جسمیت و مادیت مبرا باشد.^(۲۱) مجردات، خود بر دو نوعند: دسته ای مجرد تام هستند که از ماده و نیز لوازم مادی مبرا می باشند و دسته ای مجرد مثالی اند که فاقد ماده و واجد برخی اوصاف ماده همچون رنگ و شکل و اندازه هستند.^(۲۲) مآصدرا صفاتی همچون زمان مند بودن، مکان مند بودن و قابل رؤیت بودن را از ملائکه سلب می کند؛ یعنی به مجرد فرشتگان قایل است، اما به طور روشنی از مجرد تام و یا مجرد مثالی ملائکه سخن نمی گوید. آنچه در این مقال به دست می آید آن است که مآصدرا دست کم به مجرد تام دسته ای از ملائکه که همان ملائکه مقرب نام دارند، قایل است و آنان را «جواهر مقدسه ای» می نامد که در سلسله عقول مفارقه قرار دارند.^(۲۳)

متفاوت ظاهر شوند و استدلالشان این است که انبیا توانایی دیدن ملائکه را دارند.^(۱۷)

به اعتقاد مآصدرا، در باب ماهیت ملائکه اختلاف نظر وجود دارد. ملائکه موجوداتی قائم به نفس می باشند. در یک تقسیم بندی کلی، این ذوات یا متمحیزند یا نه.

الف. اگر بپذیریم که آنها متمحیز باشند، می توانیم یکی از سه احتمال ذیل را درباره آنها مطرح کنیم:

۱. آنها اجسام هوایی لطیفی هستند که می توانند به اشکال مختلف درآیند و جایگاهشان در آسمان هاست. در شرح مقاصد آمده است: ملائکه اجسام نورانی خیری هستند و جنیان اجسام لطیف هوایی که به خیر و شر تقسیم می شوند و شیاطین اجسام ناری شر هستند.

۲. بنابر گفته گروهی از بت پرستان، ملائکه همان ستارگان موصوف به سعادت و شقاوت هستند که فرشتگان سعد، فرشتگان رحمت اند و فرشتگان نحس همان فرشتگان عذاب اند.

۳. بنابر گفته بزرگان مجوس و ثنویت، این عالم مرکب از دو اصل نور و ظلمت است. ثنویان معتقدند: عالم ترکیب یافته از دو اصل است که در ذات و صورت با یکدیگر تضاد و دوگانگی داشته و در فعل و تدبیر نیز با هم اختلاف دارند. اصل (جوهر) نور، برتر و بهتر و برخلاف جوهر ظلمت، سود رساننده است. جوهر نور، همواره دوستان و اولیای الهی را می زاید که آنها همان فرشتگانند و جوهر ظلمت پیوسته دشمنان خدا را که همان شیاطین هستند می زاید.^(۱۸)

ب. حالت دوم آن است که بپذیریم فرشتگان دارای ذاتی نورانی اند که قائم به نفس بوده و جسمانی

اوصاف ملائکه

عبودیت

ملائکه موجودات مجردی می‌باشند که تسلیم امر پروردگار خویش هستند و از عبادت حضرتش سر باز نمی‌زنند. برخی از آنها همواره حق تعالی را در حال سجده عبادت می‌کنند، برخی همیشه در رکوع‌اند و برخی در قیام و گروهی هم خداوند را تسبیح می‌گویند. (۲۴)

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه اشباح، فرشتگان را این‌گونه معرفی می‌نمایند: «اشتغال به عبادت حق، آنها را از هر کار دیگری باز داشته و حقیقت ایمان میان آنها و معرفت حق پیوند لازم ایجاد کرد. نعمت یقین آنها را شیدای حق گردانیده که به غیر خدا هیچ علاقه‌ای ندارند.» (۲۵)

علّامه مجلسی معتقد است: فرشتگان اجسام لطیف و نورانی هستند که در علم و قدرت بر انجام کارهای طاقت‌فرسا کامل هستند. کار آنها طاعت است و جایگاهشان در آسمان‌هاست. ایشان رسولان الهی به سوی انبیا هستند که شب و روز خداوند را تسبیح می‌کنند و خسته نمی‌شوند. آنچه خدا به آنها امر می‌کند نافرمانی نکرده و انجام می‌دهند. (۲۶)

ملاصدرا در اثبات عبادت فراوان پروردگار از سوی ملائکه، متمسک به دلایل نقلی شده است. وی پس از شرح بسیاری ملائکه بیان می‌دارد که در هر نقطه از عرش الهی فرشته‌ای در حال رکوع و یا سجود و یا قیام است و بانگ تسبیح و تقدیس آنان بلند است. فرشتگان در فرمانبرداری امر الهی کوتاهی نمی‌کنند و همگی مشغول عبادت پروردگارند و از هنگامی که خداوند آنها را آفرید، زبان به ذکر عظمت او گشوده‌اند و از بندگی او سربیزی نمی‌کنند. (۲۷) بندگی و طاعت

ملائکه از جهاتی مختلف است: نخست آنکه آنان بر عبادت پروردگار مداومت دارند. همان‌گونه که در قرآن کریم نیز اشاره شده است، مانند آنجا که می‌فرماید: ﴿نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ...﴾ (بقره: ۳۰)؛ در حالی که ما تو را به پاکی می‌ستاییم و تقدیس می‌کنیم؟ و در جای دیگر فرموده است: ﴿وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ﴾ (صافات: ۱۶۶)؛ و همانا ما ییم تسبیح‌گویان. دوم آنکه آنان بر امر و اطاعت پروردگارشان پیشی و سبقت می‌گیرند: ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾ (حجر: ۳۰)؛ پس فرشتگان همگی سجده کردند. سوم آنکه آنان کاری را انجام نمی‌دهند، جز آنچه به فرمان او باشد: ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ يَعْمَلُونَ﴾ (انبیاء: ۲۷)؛ که به گفتار بر او پیشی نگیرند و آنان به فرمان او کار می‌کنند. (۲۸)

پرواضح است که مقصود از این‌گونه تعابیر در باب فرشتگان و سخن گفتن درباره جایگاه آنان، برای افاده معنای مکان‌مند بودن ملائکه نیست؛ چراکه در قسمت‌های پیشین مقاله از تجرد ملائکه و مکانی نبودن آنها سخن به میان آمد. با جمع میان این دو قول باید گفت: وجود ملائکه در آسمان‌ها، به معنای مادی و جسمانی آن نیست، بلکه ظاهراً نشانگر علو مرتبه و درجه ملائکه الله در میان ماسوی الله است. علّامه طباطبائی تصریح آیات و روایات در باب «در آسمان بودن ملائکه» را از دو حال خارج نمی‌داند: یکی بر وجه آنکه فرشتگان در آسمانها جای گرفته‌اند؛ مانند قرار گرفتن آتش برزخ در برهوت و قرار داشتن بهشت برزخ در وادی السلام و یا در میان قبر پیامبر و منبر آن حضرت که این صورت، همان تحقق امری در باطن امری دیگر است. و صورت دوم آنکه این آسمان‌ها امور برزخی باشند. (۲۹)

عصمت

یکی دیگر از اوصاف فرشتگان، عصمت است. دلایل عقلی و نقلی، مثبت این مدعاست. مآصدرا عصمت را مخالفت قوه عالی با قوه پست، هنگام اختلاف اهداف و خواست‌ها در آنچه باید برای هدفی عالی انجام دهد می‌داند. به اعتقاد وی، این در موجودی صورت می‌بندد که ذات و وجود آن موجود و قیام و برپایی اش با قوا و طبیعت‌های گوناگون و مخالف آمیخته باشد و فرشتگان به ویژه علیون، از آن منزه و برکنار هستند.^(۳۰) پس در واقع، باید گفت: ملائکه به دلیل آنکه فاقد قوا و طبیعت‌های گوناگون هستند معصوم‌اند، اما این نوع از عصمت غیر از عصمت اصطلاحی است که در باب انبیای الهی صدق می‌کند.

آیات متعددی در قرآن کریم مبنی بر اثبات عصمت فرشتگان وجود دارد. از میان تمامی این آیات، مآصدرا سوره مبارکه «تحریم» را برگزیده است که به صورت کاملاً روشن، به پاک‌دامنی ملائکه اشاره دارد: ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ (تحریم: ۶)؛ بر آن فرشتگانی درشت‌خو و سختگیر نگهبانند که خدای را در آنچه به آنان فرماید نافرمانی نکنند و هر چه فرمایندشان همان کنند.

از آن‌رو که این آیه در باب فرشتگان موکل جهنم است، مآصدرا برای اثبات عصمت فرشتگان بر آیه ۵۰ سوره مبارکه «نحل» تمسک می‌جوید؛ چراکه این آیه شریفه، دلالت بر عصمت عامه ملائکه دارد: ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ (نحل: ۵۰)؛ از پروردگار خود که بر فراز آنهاست می‌ترسند و آنچه فرمان داده می‌شوند همان می‌کنند.

قدرت فوق‌العاده

یکی دیگر از اوصاف ملائکه الله توانایی فوق‌العاده آنان است که مآصدرا نیز به آن اشاره دارد. قوت و قدرت ملائکه دارای ابعاد گوناگون می‌باشد:

الف. نخست آنکه دسته‌ای از فرشتگان، آسمان‌های هفت‌گانه و عرش و کرسی را حمل می‌کنند و طبق تصریح خداوند که فرمود: ﴿... وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ...﴾ (بقره: ۲۵۵)، پس مسلم است که این دسته از فرشتگان دارای قدرت فراوان و نیروی فوق‌العاده می‌باشند.

ب. دوم آنکه فرشتگانی وجود دارند که بلندی عرش را - که فهم، قادر به درک آن نیست - طی می‌کنند: ﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ (معارج: ۴)؛ فرشتگان و روح - فرشته همراه وحی - در روزی که در ازای آن پنجاه هزار سال است - از سال‌های دنیا - به سوی او بالا می‌روند.

ج. سوم آنکه اسرافیل به یک نفخه در صور توانایی دارد تمامی کائنات را بمیراند و به نفخه دیگر دوباره زنده گرداند به اذن الله و نیز در قدرت جبرئیل آمده است که مأمور نابودی شهرهای قوم لوط شده و آن چهار شهر بود، در هر شهر چهارصد هزار مرد جنگجو بجز فرزندان آنها وجود داشت، جبرئیل این شهر را از میان برداشت و به بالا برد تا جایی که فرشتگان آسمان صدای حیوانات آنها را شنیدند، سپس به زمین آورد و زیرورو کرد!^(۳۱)

مآصدرا پس از بیان ابعاد قدرت ملائکه، آنان را موجوداتی فوق‌العاده از نظر قدرت می‌داند که ذهن آدمی یارای فهم آن نیست.

تعداد ملائکه

الهی طواف می نمایند، مانند قطره‌ای است در دریا، که شمار آنان را جز خدا کسی نمی‌داند، این فرشتگان با فرشتگان لوح که پیروان اسرافیل اند و فرشتگانی که سپاهیان جبرئیل اند، تمامی شنوا و فرمانبردار امر الهی بوده و کوتاهی و سستی به خرج نمی‌دهند... (۳۳)

این دست روایات، اشاره به مکان‌مند بودن ملائکه - که از آثار مادی بودن است - ندارد؛ زیرا همان‌گونه که گذشت، ملائکه موجودات نورانی مجردی هستند که مکان‌مند نیستند. به نظر می‌رسد مقصود از این‌گونه روایات و اقوال، بیان بسیاری ملائکه و تقریب به ذهن برای افاده هرچه بهتر کثرت ملائکه می‌باشد.

اصناف و اقسام ملائکه

ملاصدرا، موجودات ملکوتی را به دو دسته تقسیم می‌کند: (۳۴)

الف. دسته‌ای از آنها هیچ‌گونه تعلق و وابستگی به عالم جسمانی ندارند (نه تعلق حلول و نه تعلق به کمال رساندن موجودات مادی). این دسته از موجودات را «کروبیان» می‌نامند؛
ب. دسته دوم موجوداتی هستند که به نحوی به عالم ماده متعلق‌اند.

کروبیان خود به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. دسته اول: فرشتگان مهمین هستند که شیفته و غرق در عظمت خداوند متعال می‌باشند. آنها حتی به ذات خود هم توجه ندارند تا چه رسد به غیرخودشان. آنها تنها بر جمال خداوند نظر بسته و مبهور و حیران در عظمت و جلال و محو شهود آن حسن بی‌مثالند و به دیگر خلائق توجهی ندارند. (۳۵)

در باب تعداد فرشتگان الهی روایات متعددی در دست است که همگی آنها بر فراوانی تعداد فرشتگان دلالت دارند، به گونه‌ای که به هیچ‌وجه قابل مقایسه با تعداد انسان‌ها نیست؛ چنان‌که در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: هنگامی که از آن حضرت پرسیدند: آیا عدد فرشتگان بیشترند یا انسان‌ها؟ فرمود: «سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، فرشتگان خدا در آسمان‌ها بیشترند از عدد ذرات خاک‌های زمین و در آسمان جای پای نیست، مگر اینکه در آنجا فرشته‌ای تسبیح و تقدیس خدا می‌کند.» (۳۲)

ملاصدرا نیز در بحث از تعداد ملائکه به دلایل نقلی تمسک جسته است و از میان اخبار و روایات به بیان نمونه‌ای اکتفا کرده است: در روایات آمده است که انسان‌ها یک دهم جنیان بوده و جن و انس یک دهم حیوانات خشکی و تمامی یک دهم فرشتگان آسمان دنیا و همه آنها یک دهم فرشتگان آسمان دوم‌اند و بر همین ترتیب است تا برسد به فرشتگان آسمان هفتم، آن‌گاه همگان در برابر فرشتگان کرسی بسیار کم و ناچیز بوده و سپس همه اینها یک دهم فرشتگان یک پرده از سرپرده‌های عرش‌اند، که در ازای هر سرپرده آن ششصد هزار است و پهنا و طاق آن به اندازه‌ای است که اگر تمامی آسمان‌ها و زمین‌ها و آنچه در آنها و بین آنها موجود است در برابر آن قرار دهی، چیزی بسیار کوچک است و در آن به اندازه گنجایش گامی نیست، جز آنکه فرشته‌ای در حال سجود و یا رکوع و یا برپا ایستاده در آنجاست و آنان را بانگ به تسبیح و تقدیس بلند است، سپس تمامی این‌ها در برابر فرشتگانی که در اطراف عرش

بدان‌ها «ملکوت اسفل» گویند. در هریک از این دو بخش نیز مراتب و طبقات گوناگونی موجود است. همچنین مآصدرا در شرح اصول کافی فرشتگان را به دو دسته علمی و عملی تقسیم می‌کند که هر کدام از آنها به حسب مقام و حال خود به تسبیح پروردگار مشغولند. بنابراین، چهار فرشته عملی، او را به قدرت و آمرزشی که از صفات فعل است ستایش می‌کنند و چهار فرشته علمی، او را به علم و حکمتی که از صفات ذات است، می‌ستایند. فرشتگان علمی فرشتگانی‌اند که اشراقیان آنان را «انوار قاهره» نامیده‌اند و مرتبه‌شان برتر از مرتبه فرشتگان عملی است که آنان را «انوار مدبره» نامیده‌اند؛ چون آنان عقلی‌اند و اینان نفسانی و نسبت عقل به نفس، نسبت پدر به فرزند و نسبت استاد به شاگرد و نسبت شیخ به مرید است. از جهت دیگر، نسبت نفس به عقل، نسبت نقص به کمال و نسبت قوه به فعل، دانه به میوه و حرکت به پایان و مسافر به وطن است. (۴۱)

به نظر می‌رسد از میان تقسیم‌بندی‌های گوناگونی که مآصدرا برای تقسیم فرشتگان ارائه می‌دهد تقسیم‌بندی ذیل از همه جامع‌تر و کامل‌تر باشد؛ چراکه به تفکیک، فرشتگان را در هشت دسته طبقه‌بندی می‌کند و برای هر یک شاهد مثالی از قرآن کریم می‌آورد: (۴۲)

۱. حاملان عرش: «وَالْمَلَائِكَةُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ» (الحاقة: ۱۷)؛ فرشتگان بر کناره‌های آن (آسمان) باشند، و عرش پروردگار را در آن روز هشت [فرشته] بر فراز سرشان بردارند.
۲. احاطه‌کنندگان اطراف عرش خداوندی: «وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (زمر: ۷۵)؛

امام صادق علیه السلام فرمود: «کروبیان (فرشتگان مقرب) گروهی از پیروان ما از نخستین آفرینش‌اند که خداوند آنان را پشت عرش قرار داد. اگر نور یکی از آنها بر تمام زمین تقسیم شود، آنان را کفایت کند. آن‌گاه امام علیه السلام فرمود: هنگامی که موسی علیه السلام خواسته خود را (مبنی بر رؤیت حق تعالی) به خداوند عرضه داشت، (۳۶) خداوند به یکی از آنان فرمان داد، پس نور او بر کوه جلوه‌گر شد و آن را متلاشی ساخت.» (۳۷)

علامه طباطبائی معتقدند که عبارت «خداوند آنان را پشت عرش قرار داد» بر شیفتگی و حیرانی این دسته از ملائکه در عظمت و جلال حق تعالی اشاره دارد؛ زیرا عرش عالم تدبیر و قضا و قدر است و تمامی تفصیل‌ها و حکم‌ها در آنجا صورت می‌گیرد؛ بنابراین، در پشت آن، اثری از این امور نخواهد بود. (۳۸)

۲. دسته دوم، فرشتگان کارگزار می‌باشند که کار

تدبیر عالم را بر عهده دارند؛ یعنی حاملان عرش و کرسی هستند و فرشتگانی‌اند که کارگزاران آسمان‌ها، خورشید، ماه، ستارگان، شب و روز، گیاهان، حیوان، انسان، اعمال، زمان‌ها، مکان‌ها، مرگ، برزخ، حشر، بهشت، دوزخ و... هستند. تا آنجا که از برخی روایات استفاده می‌شود. آنان در جزئی‌ترین امور عالم وساطت دارند. این دسته خود شامل طبقات گوناگونی است. جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، و عزرائیل در این دسته قرار دارند. (۳۹)

دسته دوم از اهل ملکوت خود به دو بخش تقسیم می‌شوند: (۴۰)

الف. بخشی از آنها به اجرام آسمانی تعلق دارند و در آنها به جهت تدبیر تصرف دارند که به این دسته «ملکوت اعلی» گویند.

ب. بخش دوم متعلق به اجسام عنصری هستند که

شما نگاهبانانی باشد، بزرگوارانی نویسنده، که می‌دانند آنچه می‌کنید.

۸. فرشتگان گماشته شده بر احوال این جهان: ﴿وَالصَّافَّاتِ صَفًّا فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا﴾ (صافات: ۳۰-۳۱)؛ سوگند به آن صف‌زدگان - فرشتگان صف‌کشیده - که [به طاعت و بندگی] صف زده‌اند. سوگند به آن رانندگان که سخت می‌رانند - فرشتگانی که ابرها یا دیوان را می‌رانند - و سوگند به آن خوانندگان یاد و پند - آیات قرآن.

رئوس ملائکه

به اعتقاد ملاصدرا، که مأخوذ از آیات و روایات است، در بین ملائکه‌الله، چهار ملک وجود دارد که در پیشگاه الهی قرب خاصی دارند، آنها عبارتند از: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل. (۴۳)

در روایات و اخبار به این چهار ملک مقرب معروف، به صراحت اشاره شده است. از جمله، روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد است که فرمود: «خداوند متعال از هر چیزی چهار تا، اختیار و انتخاب فرموده و از فرشتگان نیز جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت (عزرائیل) را اختیار کرده است.» (۴۴)

بالاترین ملائکه جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل هستند، ولی آنکه مقامش از همه اینها بالاتر است جبرئیل می‌باشد. بنابر اهمیت موضوع، در ذیل به اختصار در باب این چهار ملک، که برترین ملائکه می‌باشند، سخن می‌گوییم:

جبرئیل

«جبرئیل»، جبرئیل، جبرئیل، جبرائیل، و جبرائیل همگی به معنای عبدالله است (۴۵) و نام یکی از چهار فرشته

و فرشتگان را بینی که گرد عرش را فرا گرفته‌اند، پروردگارشان را همراه با سپاس و ستایش به پاکی یاد می‌کنند، و میانشان به راستی و درستی داوری شود، و گفته شود: سپاس و ستایش خدای راست، پروردگار جهانیان.

۳. بزرگان از فرشتگان که از جمله آنان، جبرئیل و میکائیل می‌باشند: ﴿مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ﴾ (بقره: ۹۸)؛ هر که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد، پس خدا هم دشمن کافران است.

۴. فرشتگان بهشت: ﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾ (رعد: ۲۳ و ۲۴)؛ بهشت‌هایی پاینده که به آنها درآیند و نیز هر یک از پدران و همسران و فرزندان شایسته و نیکوکار آنها و فرشتگان از هر دری بر آنان درآیند، [وگویند:] سلام بر شما به پاداش صبری که کردید، پس چه نیک است سرانجام این سرای.

۵. فرشتگان گماشته بر آتش جهنم: ﴿عَلَيْهَا تَسْعَةُ عَشْرَ وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً...﴾ (مدثر: ۳۱ و ۳۰)؛ بر آن نوزده [فرشته] گماشته است، و ما دوزخبانان را جز فرشتگان نساختیم.

۶. فرشتگان گماشته بر انسان‌ها: ﴿إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ (ق: ۱۷ و ۱۸)؛ آن‌گاه که آن دو [فرشته] فراگیرنده از جانب راست و از جانب چپ [آدمی] نشسته [اعمال او را] فرامی‌گیرند. هیچ سخنی بر زبان نیارد، مگر آنکه در نزد او نگاهبانی آماده است.

۷. نویسندگان اعمال: ﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾ (انفطار: ۱۰-۱۲)؛ و هرآینه بر

۶. خداوند، او را به صفات شش‌گانه در قرآن ستوده است که عبارتند از: رسالت، ارجمندی، نیرومندی، منزلت و مقام، فرماندهی او بر فرشتگان و امین وحی بودن او.

میکائیل

یکی دیگر از رؤسای چهارگانه ملائکه «میکائیل» است. طبری می‌نویسد: «میک» به معنای «عبید» است و میکائیل به معنای عبیدالله می‌باشد. (۵۳) میکائیل موکل ارزاق موجودات بوده و اعوان و یارانی نیز در جمع عالم دارد. (۵۴)

قرآن مجید در آیه ۹۸ سوره بقره از میکائیل به عنوان «میکال» یاد فرموده است. همچنین دشمنی با او را در ردیف دشمنی با خدا و ملائکه و انبیا قرار داده و دشمن او را کافر دانسته است: «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوُّ لِّلْكَافِرِينَ»؛ هر که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد، پس خدا هم دشمن کافران است.

امام زین العابدین علیه السلام در دعای سوم صحیفه سجادیه می‌فرماید: «و [درود فرست بر] میکائیل که نزد تو پایگاه و از سر بندگی تو جایگاهی فرازمند دارد.»

اسرافیل

«اسرافیل» در زبان سریانی به معنای بنده خداوند متعال است. «ایل» به زبان عبری به معنای «الله» و «اسراف» به معنای بنده است. (۵۵)

شاید بتوان گفت: نشانه عظمت این فرشته این است که نفخه مرگ و حیات، در دست او می‌باشد. هرچند از روایتی که از امام سجاد علیه السلام رسیده،

مقرب، بلکه برترین آنهاست. (۴۶) او فرشته‌ای است که وحی الهی را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌رساند. جبرئیل ملک مقرب خداوند است که علم حق تعالی در او تجلی می‌کند.

در آیات قرآن مجید از جبرئیل با نام‌های «جبرئیل»، (۴۷) و «روح الامین»، (۴۸) و «رسول کریم» (۴۹) یاد شده است و نیز امام زین العابدین علیه السلام در بخشی از دعای سوم صحیفه سجادیه می‌فرماید: «و درود فرست بر جبرئیل که امین وحی تو و فرمانروای اهل آسمان‌هاست و دارای منزلت در نزد تو و مقرب درگاه توست.» (۵۰)

مآصدرا پس از آنکه به بزرگان و رؤس ملائکه اشاره می‌کند، «جبرئیل» را بر سایر فرشتگان به شش دلیل ترجیح می‌دهد: (۵۱)

۱. جبرئیل صاحب وحی است: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ.» (شعراء: ۱۹۳ و ۱۹۴)

۲. نام او را پیش از فرشتگان دیگر در قرآن بیان نموده است: «مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ...» (بقره: ۹۸) زیرا جبرئیل صاحب علم و وحی و میکائیل صاحب روزی و غذاست، و غذای روحانی (علم)، برتر و بالاتر از غذای جسمانی است؛ پس باید جبرئیل برتر از میکائیل باشد.

۳. خداوند نام او را پس از خود قرار داده است: «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ.» (تحریم: ۴)

۴. او را روح القدس نامیده است و درباره عیسی علیه السلام فرمود: «إِذْ أَيْدَتْكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ.» (مائده: ۱۱۰)

۵. خداوند دوستانش را یاری می‌دهد و دشمنانش را سرکوب می‌گرداند با «هزار فرشته صفت بسته.» (۵۲)

یا عبارات متفاوتی نظیر: «صیحه» (در چهار آیه قرآن)، «زجره»، «نقر فی الناقور»، «صاخه» (به معنای صیحه شدید) و «قارعه» تعبیر شده است. بنابراین، «صور» واقعیتی است موجود که دو گونه صیحه دارد: صیحه میراننده، و صیحه زنده کننده.

از بعضی روایات استفاده می شود که «نفخ صور» سه بار انجام می گیرد. در حدیثی آمده است: اسرافیل سه نفخه دارد: «نفخه فزع»، «نفخه موت» و «نفخه بعث»... در پایان جهان، اسرافیل به زمین می آید و نفخه اولی را در صور می دمند، که همان نفخه وحشت و فزع است. (۵۹) بعد از آن، «نفخه صعق» (نفخه مرگ) است (۶۰) و سپس «نفخه حیات و بعث» است. (۶۱) بعضی نیز نفخه چهارمی بر آن افزوده اند و آن «نفخه جمع و حضور» است که ظاهراً از این آیه استفاده شده است: ﴿إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ﴾ (یس: ۵۳) ولی در حقیقت، همان دو نفخه گسترش یافته و تبدیل به چهار نفخه شده است؛ چراکه مسئله وحشت عمومی و فزع، مقدمه ای است برای مرگ جهانیان، که به دنبال نفخه اولی یا صیحه نخستین رخ می دهد، همان گونه که جمع و حشر نیز ادامه همان نفخه حیات است. (۶۲)

ملاصدرا در بیان نفخ صور و چگونگی آن معتقد است: همان گونه که دمیدن دو گونه است؛ یعنی دمیدنی که آتش را خاموش می کند و دمیدنی که آتش را شعله ورتر می کند، دمیدن صور نیز بر دو گونه است: نخستین برای میرانندگان، و دوم برای زنده کردن آنان پس از مرگشان که در واقع برخاستن از خواب جهل و نادانی است و این برخاستن در رستاخیز رخ می دهد. (۶۳)

استفاده می شود که نفخه مرگ را اسرافیل انجام می دهد و پس از آن، خود اسرافیل هم می میرد و آن گاه خدا همه موجودات را زنده می کند؛ یعنی نفخه حیات در دست خداوند است. (۵۶)

«صور» در لغت به معنای «شاخ» بوده و معنای دنیایی آن «شیپور» است. از رسول خدا ﷺ پرسیدند: صور چیست؟ فرمود: شاخی است از نور که اسرافیل آن را به دهان دارد. نیز در حدیث دیگر فرمود: «صور» شاخی است از نور که در آن سوراخ هایی به تعداد ارواح بندگان می باشد. (۵۷) ملاصدرا نیز به بیان برخی از این شاهد، مثال های روایی پرداخته است. (۵۸)

«نفخ صور» حقیقتی است که در قرآن کریم ده بار از آن یاد شده است. در ذیل، به ذکر چند نمونه از آن بسنده می شود:

- ﴿وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾ (انعام: ۷۳)؛ و فرمان روایی او راست در روزی که در صور - بوق، شاخ - دمیده شود - برای زنده شدن مردگان. دانای نهان و آشکار است و اوست درست کردار و آگاه.

- ﴿وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنَزَعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوُهُ دَاخِرِينَ﴾ (نمل: ۸۷)؛ و روزی که در صور دمیده شود، پس هر که در آسمان ها و هر که در زمین است بهراسد، مگر آن کس که خدای خواهد و همه سرافکنده و فروتن به نزد او آیند.

- ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ﴾ (یس: ۵۱)؛ و در صور دمیده شود و آنان ناگاه از گورها به سوی پروردگارشان می شتابند.

این حادثه عظیم در قرآن کریم در مواضع مختلف

عزرائیل

شهید مطهری می‌فرماید: «از خواص یک حقیقت مجرد این است که زمانی و مکانی نیست؛ یعنی با همه زمان‌ها و مکان‌ها علی‌السویه است؛ نسبت او با اشیا علی‌السویه است، ولی نسبت اشیا با او متفاوت است. برای یک ملک، تمام عالم طبیعت یکسان است. این است معنای اینکه گفته می‌شود: عزرائیل بر عالم چنان تسلط دارد که یک انسان بر کف دستش. عزرائیل در یک نقطه معینی نیست که از آنجا بخواهد به اینجا بیاید.» (۶۶)

ارتباط عقول و ملائکه در حکمت صدرایی

با مطالعه آثار مآصدرا و بخصوص مبحث عقول، درمی‌یابیم که وی درصدد تبیین وسائطی میان خداوند و خلق است. البته مآصدرا نخستین کسی نیست که به بیان این مبحث می‌پردازد. تبیین وسائط میان خداوند و خلق، از دیرباز مورد توجه فلاسفه بوده است. در میان فلاسفه اسلامی، فارابی و ابن‌سینا نخستین کسانی بودند که به تبیین «وسائط میان خداوند و خلق او» و نیز توضیح «نحوه برآمدن کثرت از وحدت» پرداختند. (۶۷) پس از ایشان، سهروردی با این اعتقاد که نظریه حکمای مشایی وافی به مقصود نیست، ضمن اخذ ساختار اصلی نظریه صدور ابن‌سینا، با قرار دادن آن بر مبنایی دیگر و وارد کردن آموزه‌های جدید، به طرح نویسی از نظریه صدور دست یافت که قرن‌ها پس از او مورد توجه مآصدرا قرار گرفت. (۶۸) آنچه در این مقال قابل بررسی است آن است که آیا عقول طولیه که با قدمتی طولانی در فلسفه اسلامی مطرح هستند، قابل انطباق با ملائکه در لسان شرع هستند یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا می‌توان گفت: این عقول همان وسائطی هستند که در

«عزرائیل» فرشته مرگ است که از جانب خداوند مکلف به قبض ارواح می‌باشد. به اعتقاد مآصدرا (که این اعتقاد از آیات و روایات نشئت گرفته است) عزرائیل نیز به مانند جبرئیل، میکائیل و اسرافیل، یکی از بزرگان ملائکه است که وجود آن به واسطه اخبار بر ما روشن می‌شود. وی در این باره شاهد مثال قرآنی می‌آورد:

«قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ...» (سجده: ۱۱)؛ بگو:

فرشته مرگ (عزرائیل) که بر شما گماشته شده جان شما را برگرد. (۶۴) البته نباید غافل بود که قبض‌کننده اصلی ارواح، ذات خداوند متعال است و در عالم اسباب «فرشته مرگ» یعنی عزرائیل، مجری این فرمان است.

«... إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ» (انعام: ۶۱)؛ تا هنگامی که یکی از شما را

مرگ فرا رسد فرستادگان ما [جان] او را بگیرند و آنان در کار خود کوتاهی نکنند.

شیخ صدوق روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت می‌فرماید: «از ملک الموت سؤال شد: چگونه در یک لحظه ارواح را قبض می‌کنی، در حالی که بعضی از آنها در مغرب و بعضی در مشرق است؟ ملک الموت پاسخ داد: من این ارواح را به خود می‌خوانم و آنها مرا اجابت می‌کنند.»

سپس حضرت ادامه داد: «ملک الموت گفت: دنیا در میان دست‌های من همچون ظرفی است در میان دست‌های شما که هر آنچه می‌خواهید از آن می‌خورید و نیز دنیا در پیش من همچون درهمی است نزد شما که هر آنچه می‌خواهید آن را به گردش درمی‌آورید.» (۶۵)

وقت لزوم، الهامات را از جانب قدسی حضرت حق بر قلب آدمی فرود می‌آورند و یا اساساً عقول در لسان فلاسفه منفک و جدا از ملائکه در لسان شرع خواهند بود؟

هندسه کلی خلقت از دیدگاه مکتب فلسفی ملاًصدرا به گونه‌ای است که عالم خلق را دارای سه مرتبه کلی می‌داند: ۱. عالم عقول؛ ۲. عالم مثال؛ ۳. عالم طبیعت.^(۶۹) البته تذکر این نکته لازم است که منحصرکردن عوالم به عقل، مثال و طبیعت، حصر عقلی نیست و ممکن است عوالم دیگر غیرمادی وجود داشته باشد که فلاسفه به آن نرسیده باشند؛ هرچند تقسیم موجود به مادی و غیرمادی حصر عقلی است.^(۷۰) عالم عقل، عالمی است که موجودات آن مجرد تام هستند و علاوه بر اینکه ذاتاً فاقد ابعاد مکانی و زمانی هستند، هیچ‌گونه تعلقی به موجود مادی و جسمانی ندارند؛ یعنی مجرد و منزله از ماده و خواص ماده‌اند. از این رو، در این عالم، محدودیت‌های عالم ماده (آثار ماده)، مانند حرکت، زمان، مکان، شکل، رنگ و مقدار و... وجود ندارد. عالم عقل بالاترین مرتبه در عوالم مخلوق بوده و علت فاعلی برای عوامل پایین‌تر از خود است.^(۷۱) ظاهراً مشایبان معتقد بودند جمعاً ده عقل در این عالم وجود دارد که به صورت طولی با یکدیگر رابطه دارند^(۷۲) و در هر مرتبه بیش از یک عقل ممکن نیست موجود شود.^(۷۳) اما شیخ اشراق و ملاًصدرا با پذیرفتن افلاک ثوابت عملاً این مطلب را انکار کرده و کثرت عرضی در عالم عقل را نیز پذیرفتند.^(۷۴) موجودات در عالم عقول دارای ویژگی‌های منحصر به فردی می‌باشند. برای نمونه، این موجودات دارای فعلیت محض‌اند و هیچ جهت تغییری اعم از تغییر آنی و تدریجی و ذاتی

و عرضی در آنها راه ندارد.^(۷۵)

اگر سلسله طولی عقول را در نظر بگیریم، هر موجود مجرد تامی در هر مرتبه‌ای از مراتب نظام تشکیکی وجود، از همه موجودات واقع در مراتب پایین‌تری نیاز بوده و تنها به موجودات مراتب مافوق نیازمند است؛ یعنی ممکن نیست موجودی که از مرتبه پایین‌تری از کمالات برخوردار است در تحقق وصف کمالی مجرد تام مافوق خود، دخیل باشد و بعکس هر موجود مجرد مادونی، معلول موجود مجرد مافوق است. به عبارتی، موجودات مجرد عقلی، واسطه رسیدن فیض خداوند به موجودات پایین‌تر هستند و این سیر از عقل اول آغاز شده و تا عالم ماده که پایین‌ترین مراتب عالم هستی است، ادامه دارد.^(۷۶)

با ریشه‌یابی مبحث «وسائط میان خدا و موجودات»، درمی‌یابیم که مبدعان این نظریه، فیلسوفان مسلمان نیستند، بلکه این مبحث در اندیشه فلاسفه قدیم یونان، بخصوص افلوپین وجود داشته است. چنان‌که فارابی با توجه به نظریه نوافلاطونی فیض، بر تمایز متافیزیکی وجود و ماهیت و تمیز بین قدیم ذاتی و زمانی و قدم عالم به حل مسئله می‌پردازد. فارابی اساس را بر خلقت ابداعی قرار داد و با ارائه نظریه عقل، توانست هم مسئله خلق کثیر از واحد را تبیین کند و هم مسئله خلقت و تکوین را توضیح دهد.^(۷۷)

ابن‌سینا نیز با الهام از فارابی، تصویری متفاوت با تصویر افلوپینی ارائه داد. نظریه صدور ابن‌سینا، با همه ابتکارات فلسفی وی در طراحی آن، به سختی مورد انتقاد سهروردی واقع شد؛ چراکه شیخ اشراق معتقد بود: نظر ابن‌سینا تنها الگویی ساده از عالم

صدور در این قاعده به معنای ایجاد و خلق است نه صرف وساطت.

مآصدرا در باب نظریه صدور و «پیدایش کثیر از واحد» نیز مانند بسیاری مباحث دیگر، وامدار تفکرات پیش از خود به ویژه تفکرات سینیوی و اشراقی است. وی که از جهت عملی به نظریه کثرت‌گرایی روش‌شناختی پایبند و به شدت از حصرگرایی روش‌شناختی گریزان بوده است، در

تدوین نظریه نهایی از نظام فیض، با عطف توجه به عقیده جمهور فلاسفه و عرفا و با استفاده از شیوه تفکر نقادانه، به طرح اشراقی این نظریه ابراز تمایل بیشتری نشان داد، تا جایی که عناصر اصلی و مهم این طرح را در نظریه خویش داخل نموده است. (۷۸)

مآصدرا نیز مانند سهروردی، بدنه اصلی نظریه صدور ابن‌سینا را می‌پذیرد، اما در مواردی با وی اختلاف نظر دارد. از جمله این موارد، بحث تعداد عقول است که ابن‌سینا آن را منحصر به «ده عدد» می‌داند. (۷۹) مآصدرا در باب تعداد عقول با شیخ اشراق هم‌داستان است؛ چراکه اشراقیون، انوار را در درجه اول، به دو قسم انوار قاهره و غیرقاهره تقسیم می‌کنند و مراد آنها از انوار قاهره، انواری است که به طور کلی مجرد از ماده هستند و هیچ ارتباطی با برازخ یا اجسام ندارند. اگر به این تعریف اشراقیون با نظر مشایی بنگریم، انوار قاهره بر عقول تطبیق داده می‌شود. (۸۰)

مآصدرا تعداد عقول را بیش از ده عدد می‌داند و قول مشاییان درباره تعداد عقول را که بر مبنای هیئت بطلمیوسی است قابل دفاع نمی‌داند. وی برای اثبات کثرت عقول به آیه «فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنٍ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَّمَاءٍ أَمْرَهَا...» (فصلت: ۱۲) استناد می‌جوید و آن را چنین تفسیر می‌کند: «هر متحرک

ملکوت است و توان تبیین پیچیدگی‌های این عالم را ندارد. به همین خاطر، سهروردی با الهام از نظریه ابن‌سینا به تبیین اشراقی نظریه صدور پرداخت. وی با معرفت‌شناسی اشراقی فلسفی پیرامون نور و مناسبات نوری، ابواب جدیدی را در «قاعده الواحد» به عنوان هسته مرکزی نظریه صدور ابن‌سینا می‌گشاید و در نتیجه، به طرح ابعاد جدیدی از عالم ملکوت نایل می‌آید.

نظام فیض، جایگاه و معنای «قاعده الواحد»

قاعده الواحد از مهم‌ترین اصول فلسفی است که در بسیاری از مسائل دیگر تأثیرگذارده است. فلاسفه با استفاده از این اصل، درصدد برآمدند تا سلسله‌ای از نظام هستی را شکل دهند که در آن سلسله، هر موجودی بالضروره جایگاه ویژه خود را دارد و هیچ موجودی خارج از آن سلسله تحقق نخواهد یافت.

آنچه در باب قاعده الواحد در بحث از عقول و تطبیق آن با ملائکة الله لازم به ذکر است آن است که صدور در قاعده الواحد (الواحد لایصدر عنه إلّا الواحد) به چه معناست؟ اگر در معنای ایجاد و خلق باشد، پس نظریه عقول طولیه قابل انطباق بر فرشتگان نیست؛ چراکه این قاعده، گویای آن است که عقول در هر مرتبه وجودی، موجد عقلی دیگر در مرتبه وجودی پس از خود هستند، ولی در بحث از الهامات، ملائکه تنها نقش واسطه‌گری میان خداوند و مخلوقات را دارند و صحبت از ایجاد، مطرح نیست. اما اگر مقصود از صدور در این قاعده، ایجاد نبوده، بلکه افاضه‌گری و وساطت باشد، قابل انطباق با ملائکه که واسطه الهام هستند خواهد بود. آنچه از مجموع آراء مآصدرا به دست می‌آید آن است که

وظایف آنان بیانگر همین موضوع است. از این رو، وجود تعدادی (بیش از یک عدد) ملائکه در یک طبقه واحد، مشعر به وجود رابطه عرضی آنهاست. ملاصدرا با پیوندی که بین نظریه صدور و عقول برقرار کرد، قاعده الواحد را با شبکه‌ای از قواعد حاکم بر عقول مرتبط ساخت و در نتیجه، ابواب نوینی را در نظریه صدور گشود. وی در تقریر خود از نظریه فیض، طرحی را ارائه کرد که در آن، شبکه‌ای از عقول ترسیم می‌شود. این شبکه، خود، ترکیبی از زنجیره‌های طولی و عرضی است. به عبارت دیگر، ما در این طرح با طبقاتی از عقول مواجه هستیم که در طول هم واقع شده‌اند؛ در هر طبقه عقول متعددی هستند که رابطه طولی و ایجابی با هم ندارند، بلکه در عرض هم واقع شده‌اند.

با نظر به آنچه در باب عقول در حکمت صدرایی و ملائکه در لسان شرع بیان گشت، می‌توان به قطع گفت که ملائکه و عقول دارای کثرت و تعددی هستند که از شماره بیرون است. کثرت عقول و ملائکه، کثرت شخصی نیست، بلکه کثرت نوعی است؛ چراکه نوع مجرد، منحصر به فرد است. در سلسله طولی عقول، رابطه علی و معلولی برقرار است، به طوری که هر عقلی، علت برای عقل بعد از خودش می‌باشد. اما از وجود رابطه علی و معلولی میان فرشتگان، در میان آیات و روایات، خبری در دست نیست. یکی دیگر از نقاط اشتراک سلسله عقول و ملائکه، اختلاف تشکیکی آنهاست، به گونه‌ای که ملائکه - درست به مانند سلسله عقول - در اصل وجودی خویش (ملک بودن) مشترکند، اما در شدت و ضعف با یکدیگر اختلاف دارند.

نیاز به محرک دارد. بدین جهت، تعداد محرک‌ها باید به اندازه متحرک‌ها باشد. از طرفی، این امر بیان شد که حرکات طبیعی به شوق‌ها و اراده‌ها و شوق‌ها به غایات عقلی منتهی می‌شوند. بنابراین، اگر ما متحرک‌ها و محرک‌ها را مستقیماً به خدا یا به فیض اول نسبت دهیم، یعنی به ترتب طولی میان آنها قایل نباشیم، این امر باعث می‌شود که در ذات خدا کثرت راه یابد؛ در صورتی که ثابت شد که ذات خداوند بسیط من جمیع الجهات و فیض از ناحیه ذاتش واحد است، اما بالعرض واجد جهات نه‌گانه می‌باشد. از این مقدمات نتیجه گرفته می‌شود که تعداد جواهر مفارق (عقول) به تناسب تعداد متحرک‌ها و حرکات کلی کثیر می‌باشد.^(۸۱)

بنابراین، در نگاه ملاصدرا نیز فیض بر دو سلسله طولی و عرضی مبتنی است. در رأس سلسله طولی، حضرت حق است و عقول در مرحله بعدی، اجسام و نفوس افلاک و در مرحله آخر عالم ماده واقع می‌شود. بر اساس هر دو مکتب، در میان عقول، گذشته از آنکه ترتب طولی وجود دارد، ما شاهد سلسله عرضی نیز هستیم. هر دو مکتب افزون بر کارکردهای مختلف روش‌شناختی قاعده امکان اشرف، برای اثبات وجود عقول طولیه و عرضیه از این قاعده بهره جسته‌اند.^(۸۲)

وجود هر دو سلسله طولی و عرضی در نگاه ملاصدرا ما را به اعتقاد انطباق عقول با فرشتگان، در نگاه او نزدیک می‌سازد؛ زیرا همان‌گونه که بیان شد، ملائکه دارای اصناف و طبقات گوناگونی هستند که مشعر به نظام طولی آنهاست. همچنین ملائکه در هر طبقه و مرتبه، واحد نبوده، بلکه دسته‌ای از ملائکه در یک طبقه قرار دارند و بیان

این نظریه را رد کرد. حداقل نتیجه‌ای که از این بحث به دست می‌آید آن است که انطباق میان این دو را محتمل شمرده و آن را می‌توان به عنوان یکی از شقوق مطرح کرد.

نتیجه‌گیری

با مطالعه آثار مَلَّاصِدْرَا و گزارش نظریات وی، به نتایج ذیل دست یافتیم:

۱. متعلق ایمان مرکب از پنج واقعیت است: الله، قیامت، ملائکه، کتاب و انبیا. یکی از وجوه ایمان، اعتقاد به ملائکه است.
۲. «مَلَّک» عبارت است از مخلوقی که شأنش افاضه خیر و افاده و علم و کشف حق و وعد به معروف است.
۳. ملائکه جواهر قائم به ذاتی هستند که غیرمتعینند و مظهر لطف و رحمت الهی به شمار می‌روند.
۴. ملائکه دارای اوصاف منحصر به فردی هستند که از آن جمله می‌توان به کثرت عبادت پروردگار، عصمت و نیز قدرت فوق‌العاده آنان اشاره کرد.
۵. فرشتگان دارای اصناف گوناگونی می‌باشند که هر دسته از آنان عهده‌دار انجام وظیفه محول شده‌ای از جانب خداوند می‌باشند. مَلَّاصِدْرَا نیز دسته‌بندی‌های گوناگونی از اصناف ملائکه ارائه می‌دهد.
۶. از میان ملائکه چهار ملک مقرب‌ترین درگاه الهی هستند: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل.
۷. از میان ملائکه، دسته‌ای وظیفه ابلاغ پیام از جانب خداوند بر انسان‌ها را بر عهده دارند که به عنوان واسطه میان عالم ملکوت و عالم مادی شناخته می‌شوند. در باب انطباق و یا عدم انطباق این دسته از ملائکه با سلسله طولی عقول از دیدگاه

نظر مختار مَلَّاصِدْرَا در باب انطباق عقول و ملائکه

با توجه به تمام مطالب فوق در باب انطباق عقول با ملائکه الله، رسیدن به نظری واحد که بتوان به قطع آن را نظر برگزیده و مختار مَلَّاصِدْرَا دانست، دشوار می‌نماید؛ چراکه برای هر یک از قبول و یا رد نظریه انطباق عقول با فرشتگان، مستنداتی در دست است. به عنوان نمونه، برای رد این انطباق می‌توان به معنای کلمه صدور در قاعده الواحد تمسک جست. در مقابل نیز برای قبول این انطباق، مدارکی از آثار فیلسوفان و به ویژه مَلَّاصِدْرَا در دست است که از آن جمله می‌توان به نام‌گذاری برخی از عقول به نام ملائکه اشاره کرد.^(۸۳) برای نمونه، وی پس از تبیین عقل فعال، آن را در لسان شرع همان «جبرئیل» برمی‌شمارد که واسطه میان عالم بالا و عالم مادی است.^(۸۴) اما نکته قابل تأمل آن است که مَلَّاصِدْرَا در آثار خود جبرئیل را جزء چهار ملک مقرب، بلکه فراتر از آن، به استناد آیات و روایات، برترین ملائکه می‌داند. از طرفی، بیان گشت که در نظام طولی عقول، هر عقلی واجد کمالات مادون خود بوده، ولی عقول پایین‌تر، از تمامی کمالات درجات بالاتر برخوردار نیستند و از جهت مرتبه وجودی از عقولی که بالاتر از آنان قرار گرفته‌اند، پایین‌ترند. پرسش باقی‌مانده آنجاست که اگر جبرئیل برترین و بالاترین ملائکه است و ملائکه همان عقولاند، پس از چه روی، جایگاه او در نظام طولی عقول، عقل دهم - بنابر بیان ابن سینا - و یا همان عقل آخر است که مرتبه وجودی‌اش از بقیه عقول پایین‌تر می‌باشد؟

تمام این سؤالات بی‌پاسخ سبب می‌شود که به یقین نتوان معتقد به انطباق میان ملائکه الله و عقول از دیدگاه مَلَّاصِدْرَا گردید، کما اینکه به یقین نمی‌توان

- ۲۴- ر.ک: نحل: ۴۹؛ شوری: ۵؛ انبیاء: ۲۰؛ فصلت: ۳۸.
- ۲۵- نهج البلاغه، خ ۹۱.
- ۲۶- فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ج ۵، ص ۲۳۰؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۵۶، ص ۲۰۳.
- ۲۷- مآخذ، مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۵۵۷ و ۵۵۸.
- ۲۸- همان، ص ۵۶۸.
- ۲۹- سید محمدحسین طباطبائی، رسائل توحیدی، ترجمه علی شیروانی، ص ۱۸۹.
- ۳۰- مآخذ، مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۵۷۴.
- ۳۱- ر.ک: مآخذ، مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۵۶۰؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۵۶، ص ۲۰۸ و ۲۰۹.
- ۳۲- محمدباقر مجلسی، همان، ج ۵۶، ص ۱۷۶.
- ۳۳- مآخذ، مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۵۵۸-۵۵۷؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۵۶، ص ۲۴۱.
- ۳۴- همان، ج ۱، ص ۵۴۶.
- ۳۵- همان، ص ۵۴۶؛ ناصرالدین محمد بیضاوی، همان، ج ۱، ص ۲۷۹.
- ۳۶- اعراف: ۱۴۳.
- ۳۷- محمدباقر مجلسی، همان، ج ۵۶، ص ۱۸۴.
- ۳۸- سید محمدحسین طباطبائی، رسائل توحیدی، ص ۱۹۲.
- ۳۹- همان، ص ۱۹۳.
- ۴۰- مآخذ، مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۵۴۷؛ ناصرالدین محمد بیضاوی، همان، ج ۱، ص ۲۷۹.
- ۴۱- همو، شرح اصول کافی، ترجمه محمد خواجوی، ج ۳، ص ۴۵۱-۴۵۲.
- ۴۲- همو، مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۵۵۹-۵۶۲؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۵۶، ص ۲۰۶-۲۰۷.
- ۴۳- مآخذ، مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۵۵۹-۵۶۲.
- ۴۴- محمدباقر مجلسی، همان، ج ۵۶، ص ۲۵۰.
- ۴۵- همان، ج ۵۶، ص ۲۲۱؛ محمدبن جریر طبری، تفسیر طبری، ج ۲، ص ۲۹۶.
- ۴۶- همان، ص ۲۵۸.
- ۴۷- بقره: ۹۷.
- ۴۸- شعراء: ۱۹۲-۱۹۴؛ بقره: ۹۷.
- ۴۹- تکوین: ۲۱-۱۹.
- ۵۰- صحیفه سجاده، دعای سوم.
- ۵۱- مآخذ، مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۵۵۹ و ۵۶۰.
- ۵۲- انفال: ۹.
- ۵۳- محمدبن جریر طبری، همان، ج ۲، ص ۲۹۶.
- ۵۴- مآخذ، مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۵۵۹.
- ۵۵- علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ج ۶، ص ۲۲۸۳.
- ۵۶- ناصر مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۶، ص ۷۲.
- ۵۷- همان، ص ۶۷ و ۶۸، به نقل از: علم الیقین، ص ۸۹۲.
- فلاسفه، نمی توان به یقین به نظر قاطع و عقیده مختار مآخذ را پی برد و در نهایت، می توان انطباق ملائکه با عقول از دیدگاه فلاسفه را به عنوان یک احتمال مطرح نمود.
- پی نوشت ها**
- ۱- نساء: ۱۳۶.
- ۲- محمودبن عمر زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۲۵۱؛ محمد بیضاوی، تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۲۷۹.
- ۳- راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن الکریم، ص ۸۲، ذیل واژه «الک».
- ۴- فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۲۹؛ مجدالدین جزری، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، ج ۴، ص ۳۵۹.
- ۵- مآخذ، مفاتیح الغیب، تصحیح نجفقلی حبیبی، ج ۱، ص ۷۳.
- ۶- مآخذ، المبدأ و المعاد فی الحکمة المتعالیة، تصحیح محمد ذبیحی و جعفر شاه نظری، ج ۱، ص ۳۲۹؛ همو، مفاتیح الغیب، تصحیح نجفقلی حبیبی، ج ۱، ص ۲۵۴.
- ۷- مآخذ، رساله سه اصل، ص ۱۲۶.
- ۸- همان، ص ۱۰۲.
- ۹- همان، ص ۸۳.
- ۱۰- محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۲۰۲ و ۲۰۳.
- ۱۱- مآخذ، مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۵۵۲ و ۵۵۳.
- ۱۲- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خ ۹۱.
- ۱۳- صحیفه سجاده، ترجمه سیدعلی موسوی گرمارودی، دعای سوم.
- ۱۴- مآخذ، مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۲۷۵.
- ۱۵- وهبه الزحلی، تفسیر المنیر، ج ۱۱، ص ۵۵۹.
- ۱۶- فتح الله کاشانی، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ج ۴، ص ۵۸۲.
- ۱۷- ناصرالدین محمد بیضاوی، تفسیر بیضاوی، ج ۱، ص ۲۷۹.
- ۱۸- مآخذ، مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۵۵۱ و ۵۵۰.
- ۱۹- همان، ص ۵۵۱ و ۵۵۲؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۵۶، ص ۲۰۵.
- ۲۰- مآخذ، الحکمة المتعالیة، تصحیح غلامرضا اعوانی، ج ۷، ص ۱۷۵.
- ۲۱- محمدجعفر لاهیجی، شرح رساله المشاعر مآخذ، تصحیح و تعلیق سیدجلال الدین آشتیانی، ص ۳۱۱.
- ۲۲- سید محمدحسین طباطبائی، نهایة الحکمه، تحقیق و تعلیق عباسعلی زارعی سبزواری، ج ۲، ص ۳۷۹.
- ۲۳- مآخذ، مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۵۴۶.

- ۵۸- مآصدرا، مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۱۰۷۶.
- ۵۹- نمل: ۸۷.
- ۶۰- زمر: ۶۸.
- ۶۱- زمر: ۶۸.
- ۶۲- ر.ک: سیدهاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۸۵-۸۷.
- ۶۳- مآصدرا، مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۱۰۵۷ و ۱۰۵۸.
- ۶۴- مآصدرا، مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۵۶۰ و ۵۶۱.
- ۶۵- محمدبن علی صدوق، من لایحضره الفقیه، ترجمه محمدجواد غفاری، ج ۱، ص ۱۸۵.
- ۶۶- مرتضی مطهری، حرکت و زمان در فلسفه اسلامی، ج ۱، ص ۱۷۸.
- ۶۷- ر.ک: ابونصر فارابی، رسائل الفسارابی، ص ۱۳-۱۸؛ ابن سینا، المبدأ و المعاد، ص ۷۵-۹۰؛ همو، الاشارات و التنبیها، ص ۳۱۶ و ۳۱۷.
- ۶۸- شهاب‌الدین سهروردی، مجموعه مصنفات، تصحیح هانری کرین، ج ۲، ص ۱۲۵-۱۴۸.
- ۶۹- مآصدرا، مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۷۲۲-۷۳۰؛ همو، الشواهد الربوبیة، تصحیح و تعلیق سیدجلال‌الدین آشتیانی، ص ۱۵۰.
- ۷۰- محمدتقی مصباح، آموزش فلسفه، ج ۲، ص ۱۷۹.
- ۷۱- سیدمحمدحسین طباطبائی، نه‌ایة الحکمه، ج ۲، ص ۲۸۷-۲۸۸.
- ۷۲- ابن سینا، الالهیات من کتاب الشفاء، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، ص ۴۳۲.
- ۷۳- ابن سینا، المبدأ و المعاد، ص ۷۲ و ۷۳.
- ۷۴- مآصدرا، الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۴۶-۷۸؛ شهاب‌الدین سهروردی، همان، ج ۲، ص ۱۴۵-۱۴۷.
- ۷۵- ر.ک: عبدالرسول عبودیت، خطوط کلی حکمت متعالیة، ص ۱۸۰.
- ۷۶- سیدمحمدحسین طباطبائی، نه‌ایة الحکمه، ج ۲، ص ۲۹۲.
- ۷۷- ابونصر فارابی، همان، ص ۱۳-۱۸.
- ۷۸- ر.ک: احد فرامرزرقلکی، اصول و فنون پژوهش در گستره دین پژوهی، ص ۱۷۴-۱۷۶.
- ۷۹- سیدمحمدحسین طباطبائی، نه‌ایة الحکمه، ج ۲، ص ۲۹۲-۲۹۴.
- ۸۰- مآصدرا، المبدأ و المعاد فی الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۱۲ و ۳۱۳؛ شهاب‌الدین سهروردی، همان، ج ۲، ص ۱۴۵-۱۴۷.
- ۸۱- مآصدرا، الشواهد الربوبیة، ص ۲۴۶.
- ۸۲- سیدمحمدحسین طباطبائی، نه‌ایة الحکمه، ج ۲، ص ۲۹۴-۲۹۶.
- ۸۳- مآصدرا، مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۷۱۸-۷۱۹.
- ۸۴- همو، الحکمة المتعالیة، ج ۹، ص ۱۹۳.
- منابع
- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، ج دوم، تهران، سنبله، ۱۳۸۸.
- صحیفه سجادیة، ترجمه سیدعلی موسوی گرمارودی، ج دوم، تهران، هرمس، ۱۳۸۶.
- ابن سینا، الاشارات و التنبیها، التحقیق مجتبی زارعی سبزواری، ج دوم، قم، بوستان کتاب، ۱۴۲۹ق.
- ، الالهیات من کتاب الشفاء، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۶.
- ، المبدأ و المعاد، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۸۳.
- بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، ج دوم، قم، مؤسسه دارالتفسیر، ۱۴۱۷ق.
- بیضاوی، ناصرالدین محمد، تفسیر البیضاوی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۵ق.
- جزری، مجدالدین، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن الکریم، ج دوم، قم، طلیعة النور، ۱۴۲۶ق.
- زحلی، وهب، التفسیر المنیر، دمشق، دارالفکر، ۱۴۲۴ق.
- زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، الرياض، مکتبة العبیکان، ۱۴۱۸ق.
- سهروردی، شهاب‌الدین، مجموعه مصنفات، تصحیح هانری کرین، ج سوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰.
- صدوق، محمدبن علی، من لایحضره الفقیه، ترجمه محمدجواد غفاری، تهران، صدوق، ۱۳۶۷.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، رسائل توحیدی، ترجمه علی شیروانی، تهران، الزهراء، ۱۳۷۰.
- ، نه‌ایة الحکمه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۸ق.
- طبری، محمدبن جریر، تفسیر الطبری، المملكة العربیة السعودیة، دارعالم‌الکتب، ۱۴۲۴ق.
- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، قم، مکتبة النشر الثقافة

- الاسلامیه، ۱۴۰۸ق.
- عبودیت، عبدالرسول، خطوط کلی حکمت متعالیه، تهران، سمت، ۱۳۸۹.
- فارابی، ابونصر، رسائل الفارابی، دمشق، دارالینابیع، ۲۰۰۶م.
- فرامرزی قراملسکی، احد، اصول و فنون پژوهش در گستره دین پژوهی، چ دوم، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه، ۱۳۸۵.
- کاشانی، ملّامحسن، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، چ دوم، قم، نوید اسلام، ۱۳۸۹.
- لاهیجانی، محمدجعفر، شرح رساله المشاعر ملّاصدرا، تصحیح و تعلیق سیدجلال‌الدین آشتیانی، مشهد، بی‌نا، ۱۳۴۲.
- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ط. الثالثه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- مصباح، محمدتقی، آموزش فلسفه، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۹۰.
- مطهری، مرتضی، حرکت و زمان در فلسفه اسلامی، تهران، حکمت، ۱۳۶۶.
- مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، چ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷.
- ملّاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، تصحیح غلامرضا اعوانی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۳.
- الشواهد الربوبیه، تصحیح و تعلیق سیدجلال‌الدین آشتیانی، چ سوم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
- المبدأ و المعاد فی الحکمة المتعالیه، تصحیح محمد ذبیحی و جعفر شاه‌نظری، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱.
- رساله سه اصل، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰.
- شرح اصول کافی، ترجمه محمد خواجه‌ای، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
- مفاتیح الغیب، تصحیح نجفقلی حبیبی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۶.